

سرشت مقوله‌بندی؛ اصول حاکم بر مقوله‌بندی منطقی، شباهت خانوادگی و پیش‌نمونه‌ای

شعبان نصرتی*
محمد رگعی**

چکیده

مقوله‌بندی از اساسی‌ترین و کارآمدترین توانایی‌های ذهن بشر در شناخت پدیده‌ها به شمار می‌رود. مقوله‌بندی به معنای قراردادن پدیده‌های مشابه در گروه‌های کلی به منظور شناخت مصادیق آنها با سهولت بیشتر است. مقوله‌بندی را می‌توان با سه رویکرد بررسی کرد. مقوله‌بندی ارسطویی یا منطق کلاسیک قدیمی‌ترین روش مقوله‌بندی است که بر پایه اصول ذهن‌گرایی، لزوم عنصر مشترک در مصادیق، تمییز حداکثری، ساده‌سازی، تعیین مقولات، درجه‌بندی یکسان بنا نهاده شده است. رویکرد دوم مقوله‌بندی بر اساس شباهت خانوادگی ویتگنشتاین است. این روش عین‌گرایی را به جای ذهن‌گرایی، شباهت خانوادگی را به جای ماهیت مشترک، فازی‌بودن را به جای تمییز حداکثری، نفی تعیین خارجی مقولات و رتبه‌بندی مصادیق را به جای درجه‌بندی یکسان اصول خود قرار داده است. بدیع‌ترین روش مقوله‌بندی را باید مقوله‌بندی شناختی دانست که با تأکید بر عنصر پیش‌نمونه در فرایند مقوله‌بندی با دو روش پیش از خود در اصول تجربه‌گرایی در مقابل ذهن‌گرایی و عین‌گرایی و پیش‌نمونه به جای ماهیت مشترک متمایز است.

واژگان کلیدی: مقوله‌بندی، مقوله‌بندی منطقی، شباهت خانوادگی، پیش‌نمونه‌ای.

* عضو هیئت علمی پژوهشکده کلام اهل بیت^(ع) و دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.

** پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت^(ع) و دانشجوی دکتری دانشگاه قرآن و حدیث.

تاریخ تأیید: ۹۴/۹/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۲

مقدمه

برای تمامی انسان‌ها این‌گونه است که در شناسایی پدیده‌های فراوانی که در جهان با آنها روبرو می‌شوند، از توانایی شناختی - ذهنی خود بهره‌گیرند. از اساسی‌ترین و کارآمدترین این توانایی‌ها باید به دسته‌بندی یا مقوله‌بندی (Categorization) اشاره کرد. انسان همواره تلاش می‌کند برای سهولت در امر یادگیری، پدیده‌های همسان را در گروه‌های مشابه قرار دهد تا به جای اینکه در شناخت خود با جزئیات و مصادیق فراوان روبرو باشد، از دسته‌ها و گروه‌های کلی‌تر کمک گیرد. این تلاش ذهنی در حقیقت به دلیل توجه به دو امر مهم صورت می‌پذیرد که یکی از آنها کسب اطلاعات بیشتر و دیگری صرف کمترین هزینه است. به عبارت دیگر انسان به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه تلاش می‌کند تا آنجاکه امکان‌پذیر است، با کمترین تلاش ذهنی و کمترین منابع، بیشترین اطلاعات را درباره محیط اطراف خود به دست آورد (Evans & green, 2008, p.255). این همان اصلی است که با عنوان اصل صرفه‌جویی شناختی (Principle of Cognitive Economy) در مقوله‌بندی از آن یاد می‌شود. تمامی انسان‌ها اشیای پیرامون خود را مقوله‌بندی می‌کنند تا از تعامل مناسب‌تری با آنها برخوردار شوند و در هر مورد، تصمیمی متناسب با آن اتخاذ نمایند و عکس‌العمل صحیح‌تری نشان دهند (قائم‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۲۷۸).

سرشت مقوله‌بندی را می‌توان با سه رویکرد بررسی کرد.

الف) مقوله‌بندی ارسطویی: در مقوله‌بندی ارسطویی از طریق دستیابی به شرایط لازم و کافی پدیده‌ها در مقوله‌های مختلف قرار می‌گیرند.

ب) شباهت خانوادگی: بر اساس نظریه شباهت خانوادگی مقوله‌بندی عبارت است از قرارگرفتن اعضای یک مجموعه در یک کل، بدون اینکه همه آن اعضا دارای ویژگی مشترکی باشند که کل مجموعه را تعریف کند (Laykoff, 1990, p.12).

ج) مقوله‌بندی پیش‌نمونه‌ای: بر اساس دیدگاه معناشناسی شناختی مقوله‌بندی به معنای قراردادن امور مشابه در یک گروه با توجه به پیش‌نمونه است؛ یعنی ذهن انسان مقوله‌های گوناگون را با توجه به شرایط لازم و کافی در یک گروه دسته‌بندی نمی‌کند، بلکه با

در نظر گرفتن یک پیش‌نمونه، مقولات را در گروه‌های مختلف قرار می‌دهد (ر.ک: روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲، ص ۹۴).

۱. مقوله‌بندی منطقی

مقوله‌بندی به معنای قراردادن پدیده‌های مشابه در گروه‌های کلی به منظور شناخت مصادیق آنها با سهولت بیشتر است. نخستین فردی که مقوله‌بندی را به عنوان ابزار شناخت زبان، ذهن و جهان واقع مطرح کرد، ارسطو بود که منطق را به عنوان روش شناخت هستی بنیان گذاشت (افراشی، ۱۳۹۳، ص ۶). روش متداول در مقوله‌بندی متأثر از دیدگاه منطق ارسطویی است. این نگاه از زمان یونان باستان متداول بوده و تا کنون نقش‌آفرینی می‌کند. نظام فلسفه اسلامی نیز این رویکرد از مقوله‌بندی را پذیرفت و به آن وفادار ماند؛ به‌گونه‌ای که دستگاه مقوله‌بندی ارسطویی بر علوم اسلامی حاکم گردید. موضوعاتی نظیر طبقه‌بندی دانش‌ها، نیاز داشتن علوم به موضوع، تعریف موضوع و مفاهیم در علوم انسانی و اسلامی بر اساس همین روش شکل گرفتند؛ چراکه در این رویکرد دانش بر اساس تبیین ماهیت موضوع و مسائل مربوط به آن نظم و نسج می‌یابد.

دیدگاه سنتی که متکی بر مقوله‌بندی منطقی است، بر این باور است که انسان از طریق دستیابی به شرایط لازم و کافی می‌تواند پدیده‌ها را در مقوله‌های مختلف قرار دهد؛ بر اساس این الگو- شرایط لازم و کافی- با در نظر گرفتن شرایطی معین، پدیده مورد نظر در یک مقوله خاص طبقه‌بندی می‌شود. آنچه در مقوله‌بندی بر اساس شرایط لازم و کافی رخ می‌دهد تأکید بر ویژگی‌های مشترک است؛ از این رو برای اینکه موجودی برای نمونه در مقوله پرندگان قرار گیرد، ویژگی‌هایی نظیر منقار داشتن، تخم‌گذار بودن و توانایی پرواز مورد توجه قرار می‌گیرند و اگر موجودی از این ویژگی‌ها یا برخی از آنها بهره‌ای داشته باشد، در دسته پرندگان جای می‌گیرد.

در این نوع مقوله‌بندی باید دو عنوان شرط لازم و شرط کافی تأمین گردد. شرط لازم شرایطی را تشکیل می‌دهند که بر اساس آنها اشیای همسان در یک مقوله جای می‌گیرند و از آن جهت که این شرایط برای هر یک از اعضای مقوله لازم‌اند تا در یک دسته قرار

گیرند، شرط لازم نام گرفته‌اند (راسخ مهند، ۱۳۹۰، ص ۸۷). در فلسفه و منطق اسلامی به جای شرط لازم از عنوان جنس استفاده می‌شود که لوازمی به شمار می‌روند که تمامی مصادیق در برخی از آن لوازم مشترک‌اند (آل یس، ۱۴۰۵، ص ۱۸۷-۱۸۸). مراد از شرایط کافی نیز ویژگی‌هایی هستند که وجه تمایز یک مصداق را با فرد دیگری نشان می‌دهند (ر.ک: صفوی، ۱۳۸۷، ص ۷۱). اجتماع شرایط لازم و کافی در کنار هم در عضویت هر عضوی در مقوله مورد نظر به کار می‌آیند (راسخ مهند، ۱۳۹۰، ص ۸۷). بنابراین شرایط لازم و کافی از هم جدا نیستند، بلکه مجموع ویژگی‌ها از این جهت که تعدادی از اشیا به دلیل اشتراک در آنها به عنوان عضوی از یک مقوله گرد هم جمع می‌شوند؛ به طوری که اگر این شرایط در آنها جمع نباشد، آنها را عضو یک مجموعه نمی‌دانیم، «شرط لازم» نامیده می‌شوند و از این جهت که وجود همین شرایط در اطلاق عنوان واحد بر آنها کافی است، به آنها «شرط کافی» اطلاق می‌گردد.

این روش مقوله‌بندی در معناشناسی صورت‌گرا رواج داشته است و معناشناسان صورت‌گرا شرایط لازم و کافی را به صورت نخستینهای معنایی (Semantic Primitives) یا مؤلفه‌های معنایی (Componential Features) اعمال کرده‌اند. بر اساس نظریه مؤلفه‌های معنایی، معنای واژه از طریق عناصر یا مؤلفه‌های معنایی ممیزه آن شکل می‌گیرد. این مؤلفه‌های معنایی در حقیقت همان شرایط لازم و کافی هستند که به کمک آنها می‌توان مفهوم واژه‌های متقابل دوگانه-مانند مذکر و مؤنث، بردن و آوردن، رفتن و آمدن، جاندار و بی‌جان، بالغ و نابالغ- را از یکدیگر متمایز ساخت؛ برای نمونه در تعریف صندلی از مؤلفه‌های معنایی آن کمک گرفته و آن را به این صورت تعریف کرده‌اند: صندلی = + جسم + ساخته دست + اساس منزل + قابل نقل و انتقال + پایه‌دار + دارای پشتی + دارای کفی برای نشستن (همان).

۲. اصول مقوله‌بندی منطقی

سرشت مقوله‌بندی منطق ارسطویی بر چند اصل استوار است. این اصول را می‌توان در گونه‌های زیر برشمرد.

۱. ذهن‌گرایی؛

۲. لزوم عنصر مشترک در مصادیق؛

۳. تمییز حداکثری؛

۴. ساده‌سازی؛

۵. تعیین مقولات؛

۶. درجه‌بندی یکسان.

۱-۲. ذهن‌گرایی

یکی از اصول حاکم بر مقوله‌بندی ارسطویی، اصل ذهن‌گرایی است. این اصل سبب می‌شود شناختی که بر اساس این نوع از مقوله‌بندی شکل می‌گیرد، دانشی انتزاعی و ذهنی باشد و انسان از عالم عین و واقع به عالم انتزاع و مفهوم ذهنی سوق یابد.

ذهن‌گرایی در مقوله‌بندی ارسطویی در دو مرحله صورت می‌پذیرد؛ مرحله اول در جایی است که اولین گام مقوله‌بندی برداشته می‌شود و انسان شروع به طبقه‌بندی پدیده‌ها در مقولات خاصی می‌نماید و در مرحله دوم مقوله‌بندی انجام شده و اعضای مقولات مشخص گردیده‌اند. مقوله‌بندی ارسطویی در هر دو مرحله ذاتاً ذهنی است، اگرچه به امور خارجی نیز مرتبط باشد.

در مرحله نخست، ذهن پیش از اینکه با موضوع خارجی مواجه شود، از پیش فرض‌هایی برخوردار است که در سرشت اصلی مقولات دخیل‌اند؛ به این معنا که مقوله‌بندی بر اساس مفاهیم ذهنی شکل می‌گیرد و ذهن برای هر ماهیت ذات و عرض فرض می‌گیرد؛ بنابراین مقوله‌بندی ارسطویی از تمایز میان ذات (Essence) و عوارض (Accident) یک شیء آغاز می‌شود (Taylor, 1995, p.22). ذات همان حقیقت پدیده و به تعبیر فلسفی «ما به الشیء شیء» است که قوام یک پدیده به آن می‌باشد؛ به طوری که در صورت از بین رفتن یکی از اجزای اصلی، کل پدیده از بین خواهد رفت (ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۱-۱۲). عوارض و اوصاف، مواردی است که بر ذات عارض می‌شوند و خلل و نقصان در آنها بر ذات و حقیقت شیء خلل و نقصی پدید نمی‌آورد (همو، ۱۴۰۴، ص ۳۴-۳۷). در مرحله نخست

مقوله‌بندی بر مفاهیم متکی است؛ چراکه در این مرحله مواجهه اولیه انسان با دو مفهوم ذاتی و عرضی است. در حقیقت این دسته‌بندی اولین خروجی مقوله‌بندی منطقی است. مقوله‌بندی در منطق به همین ترتیب ادامه می‌یابد و در پدیده‌های مورد مطالعه جاری می‌شود. در این روند مفاهیمی نظیر جنس، نوع، فصل و عرضی شکل می‌گیرند و در تعریف پدیده‌ها از این مفاهیم بهره برده می‌شود. سپس در قالب حد و رسم، تعریف پدیده صورت می‌گیرد؛ به این معنا که در تلاشی ذهنی برای هر موردی به تناسب موضوع، مفهومی انتخاب می‌گردد که بیانگر جنس یا فصل یا عرضی آن باشد. در این روش توجه به مصداق و واقعیت خارجی جنبه فرعی و درجه دوم دارد.*

در مرحله دوم از مقوله‌بندی در منطق ارسطویی، ذهن‌گرایی این‌گونه نمود می‌یابد که به جای بازگشت به عالم واقع، تمرکز به ذهن است. اگرچه دانش‌های بشری با موضوعات عینی و ملموس سروکار دارند، ولی از آنجاکه سرشت این مقوله‌بندی امری ذهنی و انتزاعی است، با واقعیت به صورت مستقیم سروکار ندارد و ارتباط اصلی آن با مفاهیم است؛ از این رو در دسته‌بندی موضوعات علوم نیز در نهایت آنچه دسته‌بندی می‌شود، مفاهیم انتزاعی است. بر این اساس علم بیشتر صورت ذهنی به خود می‌گیرد و از پرداختن به واقعیت‌های خارجی ناتوان می‌گردد؛ زیرا شکل‌گیری آن بر اساس نوعی مقوله‌بندی بوده است که دانش را به سمت انتزاع سوق می‌دهد و از پرداختن به واقعیات باز می‌دارد و دانش‌ها تنها زمانی به واقعیات روی می‌آورند که بشر و نیازهای بشری، دانش را در تنگنا قرار دهد، ولی خود دانش چنین تمایلی در ذات خود ندارد. به عبارت دیگر مقوله‌بندی منطقی در اصل به ماهیات تعلق می‌گیرد که جنبه انتزاعی دارند.

توجه به این نکته ضروری است که ذهن‌گرایی موجود در مقوله‌بندی منطقی به معنای

* فارابی در این باره چنین می‌گوید: «الجنس و الفصل حقیقتهما أن تعقل معان مختلفة؛ تكون لها لوازم يشترك الجميع في بعض تلك اللوازم و يختلف في البعض. فاللوازم المشتركة فيها تسمى جنسا و المختلفة فيها تسمى فصلا أو لوازم أو أعراضا ... و ذلك أن المعاني العامة لا وجود لها في الأعيان؛ كالحيوان مثلا و إنما وجودها في الذهن، فهي مقومة لوجودها في الذهن» (فارابی، ۱۴۱۳، ص ۳۹۶).

فراموش کردن خارج نیست، بلکه تمام مفاهیم ذهنی در تمام سطوح، ناظر به مصادیق خارجی هستند و به همین دلیل دانش‌های منطق و معرفت‌شناسی به دنبال ارائه ملاک صدق و کذب که بیانگر کشف تطابق گزاره‌ها با واقعیت خارجی است، می‌باشند. به عبارت دیگر در مقوله‌بندی منطقی هرگز معیار مقوله‌بندی ذهن افراد نیست، بلکه مقوله‌بندی در سطح مفاهیم نمود بیشتری یافته است. اگر معیار مقوله‌بندی ذهن افراد باشد و مقوله‌بندی تابعی از شناخت فرد به شمار آید در این صورت، انسان بدون اینکه در قید و بند خصوصیات خارجی باشد، پدیده‌ها را دسته‌بندی می‌کند؛ خواه این دسته‌بندی ذهنی، واقعیت خارجی نیز داشته باشد یا نداشته باشد. این‌گونه دسته‌بندی تنها برای خود فرد قابل استفاده است و جنبه شخصی خواهد گرفت؛ درحالی‌که مقوله‌بندی منطقی علاوه بر ذهنی‌بودن، مفاهیم را از منشأ خارجی آنها انتزاع می‌نماید؛ همچنین اصل تعیین مقولات را به رسمیت می‌شناسد و بر این باور است که ذهن تنها مقولات را کشف می‌کند.

۲-۲. لزوم عنصر مشترک

یکی دیگر از پیش‌فرض‌هایی که در مقوله‌بندی منطقی وجود دارد، این است که در تمامی مصادیق یک مفهوم، عنصر مشترک یافت می‌شود و به دلیل وجود این عنصر، آن مفهوم خاص بر تمام مصادیق خود صدق می‌کند. در برخی موارد این عنصر مشترک همان ماهیت است که جنبه متافیزیکی دارد؛ یعنی از یک سو ذهنی و از سوی دیگر وجه اشتراک مصادیق است. مصادیق خارجی نظیر مصادیق انسان زمانی یک مقوله را تشکیل می‌دهند که در میان آنها عنصر مشترکی یافت شود. این عنصر، ذهنی، واحد و مشترک در میان تمامی مصادیق است.

البته ممکن است این عنصر مشترک جنس، فصل یا یک ویژگی خاصی باشد که در میان تمامی افراد مشترک باشد؛ برای مثال به دلیل وجود عنصر مشترک میان مصادیقی چون اسب، گوسفند، ماهی، پرنده و انسان این مصادیق با تمام اختلافات موجود در میان آنها تحت مقوله‌ای با عنوان حیوان جمع می‌شوند و در مقابل مقولات دیگری چون گیاهان قرار می‌گیرند. در مقوله‌بندی منطقی لازم است این عنصر یکی و تنها یکی باشد و نمی‌توان از

چند عنصر به عنوان وجه مشترک کمک گرفت. در این دیدگاه این عنصر مشترک به گونه‌ای است که تنها در یک مقوله وجود دارد و به مقولات دیگر تسری نمی‌یابد. حاصل اینکه در هر مقوله‌ای عنصری خاص و واحد وجود دارد که یک مقوله را از مقولات دیگر متمایز می‌سازد و این امر در تمام مقولات حاکم است و چون این عنصر منحصر به یک مقوله است و به مقولات هم‌عرض تسری نمی‌یابد، از این رو سبب می‌شود که مقولات کاملاً از هم متمایز گردند و در نتیجه اصل تمییز حداکثری میان مقولات پدید آید.

۲-۳. تمییز حداکثری

در این روش در دسته‌بندی پدیده‌ها، مرز مشخصی فرض و تمایز دقیقی میان مقولات در نظر گرفته می‌شود؛ از این رو افراد متأثر از این روش در تعریف مقولات به دنبال پیدا کردن فصل یا عرض هستند تا بدین وسیله بین مقولات تمایز کلی ایجاد کنند. نظریه مقوله‌بندی منطقی بر این اصل استوار است که هر مفهومی تعریفی متمایز از مفهوم دیگر دارد؛ بنابراین مفاهیم نسبت به همدیگر نسبت صفر و یک دارند. به بیان دیگر مفاهیم هم‌عرض، در این تعریف نسبت به هم، همه یا هیچ فرض می‌شوند (Evans and Green, 2008, pp.28-29). برای نمونه اسب، انسان نیست و انسان اسب نمی‌باشد. این اصل در همه موارد عمومیت دارد؛ از این جهت در مقوله‌بندی منطقی تلاش بر این است که مفاهیم به گونه‌ای تعریف شوند که از دیگر مفاهیم کاملاً متمایز باشند و این از بایسته‌های این روش به شمار می‌آید و چنانچه موردی از این اصل تخطی کند، تعریف ناقص شمرده می‌شود. این اصل در دانش‌های قراردادی نظیر صرف و نحو نیز حاکم است؛ از این رو تلاش بر این است که قواعد زبانی بر اساس همین روش، مقوله‌بندی شوند. به همین دلیل استخراج ضوابط ثابت و غیرمتغیر در زبان‌شناسی سنتی، همواره از جایگاه بی‌بدیلی برخوردار بوده است و از مواردی که از قواعد استخراج شده پیروی نکند، با عنوان شاذ یا نادر یاد می‌شود.

۲-۴. ساده‌سازی

این اصل در حقیقت اصل اقتصاد زبانی را یادآوری می‌کند؛ به این معنا که در صورت مرزبندی مقولات، فهم با سهولت بیشتر و ابهام کمتری به دست می‌آید. می‌توان این اصل را هدف مقوله‌بندی دانست؛ زیرا هدف از مقوله‌بندی دستیابی به شناخت سریع و کم‌هزینه

است. در صورتی که منطق ارسطویی بتواند اصل تمییز حداکثری را در تمامی پدیده‌ها پیاده کند، هدف از مقوله‌بندی را تحقق بخشیده است؛ اما باید به این نکته توجه داشت که مرزبندی دقیق در همه موارد به‌سادگی ممکن نیست و نمی‌توان قاعده همه یا هیچ را در اکثر مفاهیم انطباق داد.

۵-۲. تعیین مقولات

مقوله‌بندی را می‌توان به دو صورت تصور کرد: یکی اینکه آن را فعل انسان در نظر بگیریم؛ به این معنا که انسان مرزبندی میان مقولات را در فرایندی شناختی تعیین کند و دیگر اینکه نقش انسان در مقوله‌بندی را صرفاً کشف مرزبندی موجود میان پدیده‌ها در نظر بگیریم و فرایند شناخت انسان جز نقش اکتشافی در تشخیص مقولات، نقش دیگری نداشته باشد. دیدگاه منطق ارسطویی از نوع دوم است. بر اساس این دیدگاه در مقوله‌بندی منطقی، این پیش فرض حاکم است که اشیای خارجی دسته‌هایی جدای از یکدیگرند و عینیت و وجود آنها تمایز یافته است و ذهن انسان در فرایند شناخت تنها به کشف این مقوله‌ها اقدام می‌کند (Geeraerts, 2006, p.147). مراد از اینکه مقولات در خارج وجود دارند این نیست که در خارج بسته‌ای به نام یک مقوله وجود دارد، بلکه مراد این است که واقعیت‌های خارجی دارای ذاتی و عرض خاص یا عام هستند که شرایط لازم و کافی را برای ایجاد عنصر مشترک میان مصادیق مهیا می‌کنند. در این رویکرد در حقیقت مقوله‌بندی رخ نمی‌دهد، بلکه آنچه واقع می‌شود، همان کشف مقوله‌های موجود بر اساس ملاک‌های منطقی است. البته تمایز میان مقولات در ذهن رخ می‌دهد و به تمایز مفهومی منجر می‌شود؛ اما این تمایزها از تمایز موجود در خارج اخذ می‌شوند؛ زیرا تمایز مفهومی به جنس و فصل و عرض است که این مفاهیم نیز از پدیده‌های خارجی به دست می‌آیند.

۶-۲. درجه‌بندی یکسان مصادیق

در مقوله‌بندی منطقی تمام مصادیقی که تحت یک مقوله قرار می‌گیرند، از درجه و رتبه یکسانی برخوردارند و این تلقی که برخی از مصادیق از نظر رتبه‌بندی در رتبه بالاتر یا پایین‌تری قرار بگیرند، در مقوله‌بندی منطقی جایگاهی ندارد. این باور به این دلیل شکل گرفته است که معیار اصلی در مقوله‌بندی وجود عنصر مشترک در مصادیق و شرایط لازم و

کافی در مفهوم است. عنصر مشترک نمی‌تواند مشکک باشد؛ به طوری که برخی از عناصر در رتبه بالاتر و برخی دیگر در رتبه پایین‌تری قرار گیرند، بلکه تمام مصادیق در یک طراز قرار دارند و تفاوت‌های موجود در میان مصادیق و کمال یا نقصان آنها امری عارضی و خارج از معیار مقوله‌بندی است و سبب رتبه‌بندی در میان مقولات نمی‌شود. بر این اساس در مقوله‌بندی رنگ‌ها، طیف‌های رنگی که برای مثال در مقوله قرمز قرار می‌گیرند، از درجه‌بندی یکسانی برخوردارند و نمی‌توان آنها را رتبه‌بندی کرد و از تعبیرهایی مثل قرمز و قرمزتر استفاده کرد.

۳. قلمرو مقوله‌بندی منطقی

مقوله‌بندی منطق ارسطویی با اتکا به این شش اصل در تمام علوم به کار گرفته می‌شود و به دانش‌هایی که موضوعات عینی دارند، منحصر نمی‌شود، بلکه در دانش‌هایی با موضوعات انتزاعی هم جاری می‌گردد؛ از این رو در تعریف موضوع دانش‌های انتزاعی مانند، منطق، فلسفه، اصول فقه و کلام، اصول «ذهن‌گرایی»، لزوم عنصر مشترک، تمییز حداکثری، ساده‌سازی، تعیین مقولات و درجه‌بندی یکسان» حاکم است و حتی در موضوعات فرعی‌تر نیز نمود دارد. نمونه را می‌توان در دانش کلام مشاهده کرد. در علم کلام دین پژوهان با همین رویکرد در تعریف مفاهیم دینی تلاش می‌کنند در تبیین مفاهیم از روش تباین کلی استفاده کنند؛ برای مثال یکی از نزاع‌های پر دامنه در مطالعات کلامی مفهوم ایمان و کفر است که تا به امروز ادامه یافته است. دقت در دسته‌بندی مؤمنان و کافران در متون متکلمان ما را به این باور می‌رساند که همواره متکلمان میان مؤمن و کافر مرز قطعی و خط ممیزی فرض گرفته‌اند. به همین دلیل تلاش می‌کرده‌اند ایمان و کفر را به گونه‌ای تعریف نمایند که مرز مشخصی را ترسیم کند و شرایطی ارائه شود که بتوان در آن قاعده صفر و صد (همه یا هیچ) را پیاده کرد (برای توضیح بیشتر رک: ایزتسو، ۱۳۷۸، سرفصل ایمان).

پایبندی به این روش چنان فراگیر است که تقریباً تمام مطالعات علوم انسانی را فرامی‌گیرد تا جایی که لغت‌پژوهان و دانشمندان علم صرف و نحو در تدوین قواعد خود تحت تأثیر همین الگو بوده‌اند و همین دلیل سبب گردیده که لغت‌پژوهان همواره در پی

یافتن معنای محصل برای یک واژه باشند. یافتن اصل یا گوهر معنایی واژه نیز به همین ترتیب صورت می‌پذیرد. دانشمندان صرف و نحو نیز تلاش داشتند قواعد صرفی یا نحوی را به صورت همه یا هیچ سامان دهند.

باید به این نکته نیز توجه داشت که این روش در بسیاری از موارد کارآمد است؛ چراکه در برخی موارد مقولات به گونه‌ای هستند که خط‌کشی تقریباً مشخصی میان آنها قابل فرض است؛ برای مثال برای مقولات اسب، انسان و آهو می‌توان مرزبندی مشخصی ارائه نمود، اما مواردی در امور طبیعی نیز یافت می‌شوند که به راحتی قابل خط‌کشی نیستند (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲، ص ۹۳) پالمر در این باره می‌گوید:

گاه نمی‌توان میان مصادیقی که به‌طور قراردادی تحت عناوین متفاوتی آورده می‌شوند، مرز مشخصی تعیین کرد؛ برای مثال تا به کی تپه فقط یک تپه است و کوه نیست؟ یا یک نهر تا به کی نهر است و رودخانه نیست؟ در دنیای تجربی مرز مشخصی برای اشیا در نظر گرفته نشده تا به کمک یک اسم واحد نامیده شوند (پالمر، ۱۳۹۱، ص ۴۷).

این امر زمانی آشکارتر می‌شود که سخن از مفاهیم نسبی به میان آید؛ برای مثال تمایز میان مفاهیمی چون طیف رنگ‌ها، بلندی و کوتاهی، زیبایی و زشتی که اموری نسبی به شمار می‌روند، به سادگی امکان‌پذیر نیست.

۴. مقوله‌بندی بر اساس شباهت خانوادگی (Family Resemblance)

یکی از کسانی که به صورت جدی مقوله‌بندی سنتی را نقادی کرد، ویتگنشتاین (Wittgenstein) بود. وی برای سهولت در توضیح مقوله‌بندی خود از نظریه بازی‌های زبانی کمک گرفت (Wittgenstein, 1968, p.36). سؤال او این بود که چه چیزی سبب می‌شود انواع بازی‌ها مانند شطرنج، اسکی، بازی‌های رزمی، بازی‌های با توپ، بازی‌های جمعی و فردی را با وجود اختلافات فراوان تحت مقوله‌ای با عنوان بازی جمع کرد. وی به این نتیجه رسید که نمی‌توان بر اساس مقوله‌بندی منطقی که بر اساس شرایط لازم و کافی عمل می‌کند، این‌گونه مقولات را سامان داد. به اعتقاد وی بازی‌های گوناگون

با هم ارتباط دارند و این ارتباط آنها را در ذیل یک مقوله جمع می‌کند؛ ولی نمی‌توان این ارتباط را در یک عنصر خاص و حتی در ضمن چند ویژگی منحصر کرد، بلکه وجه جامع میان مصادیق یک مجموعه، ممکن است مجموعه‌ای از عناصر باشد که ویژگی‌های آن را شباهت خانوادگی می‌نامد.

۵. اصول شباهت خانوادگی

مقوله‌بندی شباهت خانوادگی بر اساس اصولی شکل گرفته است که هر کدام با اصول مقوله‌بندی کلاسیک مخالفت دارند. این اصول را می‌توان در موارد زیر بر شمرد:

۱. عین‌گرایی به جای ذهن‌گرایی؛
۲. شباهت خانوادگی به جای ماهیت مشترک؛
۳. فازی بودن به جای تمییز حداکثری؛
۴. نفی تعیین خارجی مقولات؛
۵. رتبه‌بندی مصادیق به جای درجه‌بندی یکسان.

۱-۵. عین‌گرایی

مقوله‌بندی بر اساس نظریه شباهت خانوادگی از مفهوم ذات و عرضی آغاز نمی‌شود، بلکه در مرحله اول فرد شناسا با موضوعات خارجی و خصوصیات آنها مواجه است که پس از کشف ویژگی‌های آنان تلاش می‌کند از مجموعه آنها محوری برای تشکیل یک مقوله ایجاد نماید؛ از این رو این مقوله‌بندی را می‌توان عین‌گرا دانست. البته پس از اینکه انسان ویژگی‌های یک مقوله را بر شمرد، در پی وجه جامعی است که بتواند مصادیق را کنار هم جمع نماید. این وجه جامع وجود خارجی ندارد و در حد مفهوم باقی می‌ماند.

۲-۵. شباهت خانوادگی به جای ماهیت مشترک

مهم‌ترین اصلی که پایه این نوع از مقوله‌بندی را تشکیل می‌دهد، اصل شباهت خانوادگی است. این اصل در مقابل اصل ماهیت مشترک مطرح گردید که در مقوله‌بندی منطقی مورد توجه بود. به اعتقاد ویژگی‌های در موارد بسیاری - مثل مقوله بازی و مقوله خویشاوندی - عنصر واحدی وجود ندارد که در همه مصادیق موجود باشد و به عنوان محور جامع عمل نماید، بلکه به جای یک عنصر، ممکن است عناصر گوناگون در کار باشند؛ حتی ممکن

است هیچ عنصر مشترکی یافت نشود، ولی زمانی که مجموع ویژگی‌های مصادیق در یک بسته لحاظ شوند، به‌سادگی می‌توان آن مصادیق را کنار یکدیگر و در یک مقوله جمع نمود. در این صورت نمی‌توان برای این مجموعه، مصادیقی خارجی در نظر گرفت؛ اما مفهوم این مقوله، قابل ادراک است که ویژگی‌نشتاین از آن به عنوان شباهت خانوادگی نام می‌برد.

۳-۵. فازی‌بودن، به جای تمییز حداکثری

در مقوله‌بندی سنتی مقولات به گونه‌ای تعریف می‌شوند که مرز میان آنها مشخص و مقولات هم‌عرض کاملاً از یکدیگر متمایز باشند. این امر در بسیاری از موارد پذیرفته شده است و می‌توان به‌سادگی تمایز میان مقولاتی نظیر انسان، اسب، آهو و طوطی را پذیرفت؛ چنان‌که نمی‌توان تمایز کامل میان مقوله عدد زوج و عدد فرد را رد کرد، ولی این حکم عمومیت ندارد و در تمام مقولات هم‌عرض جاری نیست؛ برای مثال اگرچه در میان برخی رنگ‌ها حد و مرز مشخصی وجود دارد، مانند سیاهی و سفیدی که تمایز روشنی میان آنها مشاهده می‌شود، ولی کسی نمی‌تواند برای دو طیف رنگی که هم‌مرزند، تمایز مشخصی ترسیم کند؛ برای نمونه رنگ نارنجی و زرد دو طیف رنگی هستند که در کنار یکدیگر واقع شده‌اند که نمی‌توان به‌سادگی تعیین کرد که در کدام حد مشخص، رنگ از مصداق نارنجی‌بودن خارج می‌شود و به عنوان فردی از مصادیق رنگ زرد به شمار می‌رود. بنابراین الگوی «همه یا هیچ» در بسیاری از مقولات کارایی چندانی ندارد و به جای آن بر «فازی» بودن مقولات تأکید می‌شود که معتقد است در مقوله‌بندی نیازی به تعیین حد و مرز مشخص نیست و در مواردی ممکن است مرز میان مقولات - مانند طیف رنگ‌ها - مبهم باشد و رابطه ژله‌ای میان مقولات هم‌عرض برقرار گردد. بر اساس این اصل نیازی نیست در تعریف مقولات به دنبال مفاهیمی باشیم که ما را به تمایز حداکثری برساند؛ زیرا اگرچه تمایز حداکثری با اصل اقتصاد شناختی سازگار است، این سازگاری زمانی مفید واقع خواهد شد که به ابهام و پیچیدگی نینجامد. در صورتی که در مقوله‌بندی به دلیل تمایز حداکثری دچار ابهام معنایی شویم، از هدف اصلی مقوله‌بندی دور شده‌ایم؛ چراکه وظیفه

اصلی مقوله‌بندی این است که با دسته‌بندی معلومات، پرده ابهام را از دانش بشری بزدايد.

۴-۵. نفی تعین خارجی مقولات

مقوله‌بندی شباهت خانوادگی در مقابل این دیدگاه قرار دارد که معتقد است مقولات ذهنی بازتاب مستقیم مقولات تعیین‌یافته خارجی‌اند (Geeraerts, 2006, p.147). بنابراین در شباهت خانوادگی مقوله‌بندی در ذهن رخ می‌دهد؛ به این معنا که ذهن پس از کشف شباهت‌های پدیده‌های خارجی برخی از این شباهت‌ها را انتخاب و به عنوان معیار مقوله‌بندی خود قرار می‌دهد. به عبارت دیگر در این روش وجوه شباهت پدیده‌های خارجی با نوعی فعالیت ذهنی انتزاع می‌شود و این شباهت‌های انتزاعی ملاک مقوله‌بندی قرار می‌گیرد. تنها تفاوت این عمل‌کرد با مقوله‌بندی ارسطویی در این است که بر خلاف مقوله‌بندی کلاسیک یک شباهت انتزاع‌شده در میان تمامی مصادیق وجود ندارد، بلکه زنجیره‌ای از شباهت‌ها که به صورت دوضلعی یا چندضلعی میان هر دو یا چند پدیده خارجی یافت می‌شود، به عنوان معیار مقوله‌بندی پذیرفته شده است.

۶. مقوله‌بندی شناختی

سرشت مقوله‌بندی شناختی با مقوله‌بندی منطقی از این جهت متفاوت است که مقوله‌بندی شناختی سرشتی همه یا هیچ ندارد (Evans & Green, 2008, pp.28-29). در مقوله‌بندی شناختی اساس این است که پدیده‌های خارجی در مقوله‌بندی تأثیرگذارند؛ اما نه به این معنا که اشیای خارجی به صورت متمایز و دسته‌بندی‌شده در خارج وجود دارند و ذهن تنها این مقولات را کشف می‌کند، بلکه مقوله‌بندی امری است که در اصل تابعی از شناخت انسان است و فرایند مقوله‌بندی در اختیار انسان است و تابع اهداف شناختی او شمرده می‌شود.

انسان با بهره‌گیری از شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در میان اشیاء، آنها را دسته‌بندی می‌کند و با این روش گروه‌های جداگانه و متمایزی ایجاد می‌کند و در هر گروه عناصری را به عنوان اعضای آن قرار می‌دهد. این گروه‌ها مقولات و این عمل را مقوله‌بندی می‌نامیم. به عبارت دیگر مقوله‌بندی توانایی انسان را در تشخیص و دسته‌بندی اشیای پیرامونی به عنوان اعضای یک گروه یا گروه‌های مشخص تشکیل می‌دهد (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲،

ص ۳۷). بدین ترتیب مقوله‌بندی نوعی سازمان‌دهی شناختی - ذهنی است. این سازمان‌دهی را می‌توان در دو سطح فردی و جمعی در نظر گرفت. اهالی یک زبان در مورد اعضای شاخص یک مقوله، یعنی اعضای که به پیش‌نمونه مفهوم آن مقوله نزدیک‌ترند اشتراک نظر بیشتری دارند. معناشناسان شناختی مدعی‌اند که تکلم‌کنندگان به یک زبان بر مبنای تجربیات و فرهنگ خود از نوعی باورهای قومی برخوردارند که مبتنی بر علم یا استدلال منطقی نیست، بلکه مجموعه‌ای از نگرش‌های فرهنگی و تجربی آنان است.

۷. مقوله‌بندی بر اساس پیش‌نمونه

نظریه پیش‌نمونه* (Prototype Theory) از نظریه‌های کارگشا و بنیادین در زبان‌شناسی شناختی، به‌ویژه اصل مقوله‌بندی شناختی است. مقوله‌بندی پیش‌نمونه‌ای بر همان ساختار شباهت خانوادگی استوار است (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲، ص ۹۸) با این تفاوت که دسته‌بندی با روش پیش‌نمونه‌ای تمامی اعضای یک مقوله را در یک درجه قرار نمی‌دهد؛ بلکه بر این باور است که برخی از نمونه‌ها بیش از اعضای دیگر نمایانگر مقوله‌اند. در نظریه پیش‌نمونه مقوله‌بندی مبتنی بر عناصری نظیر ادراک و تخیل، تجربه، فرهنگ و فعالیت‌های حرکتی انسان است (Lakoff, 1990, p.8). عبارت دیگر پیش‌نمونه مرکزی دارای مشخصه‌های ویژه‌ای است که می‌توان مصادیق را با آن مقایسه کرد؛ برای مثال مشخصه‌های ویژه پیش‌نمونه پرنده، پروبال‌داشتن، منقارداشتن، تخم‌گذاربودن و مانند اینهاست (Geeraerts, 2006, pp.9-10).

۸. اصول مقوله‌بندی پیش‌نمونه‌ای

۸-۱. تجربه‌گرایی در مقابل ذهن‌گرایی و عین‌گرایی

مقوله‌بندی شباهت خانوادگی اگرچه عین‌گراست، مفهوم شباهت خانوادگی، مصداق خارجی ندارد و تنها مفهومی است که مفاهیم به‌هم‌مرتبط را شامل می‌شود که این مفاهیم حتی قابلیت ندارند در ذیل یک مفهوم عام جمع شوند. روش مقوله‌بندی پیش‌نمونه‌ای نیز مانند شباهت خانوادگی به جای اینکه مفهوم ذات و عرضی یک مقوله را نقطه آغاز مطالعه

* آقای راسخ مهند به جای واژه «پیش‌نمونه» از تعبیر «سرنمون» استفاده کرده است (مهند، ۱۳۹۰، ص ۷۸).

و شناخت خود قرار دهد، از نمونه‌های مقولات آغاز می‌کند؛ برای مثال در مطالعه پرندگان به جای اینکه به تعریف مفهومی پرنده بپردازد، تلاش می‌کند در آغاز یک نمونه عینی را برای نمایندگی پرنده معرفی کند؛ مثلاً افرادی که در ایران زندگی می‌کنند، گنجشک و افرادی که در قطب زندگی می‌کنند، پنگوئن را در نماینده مقوله پرنده می‌دانند. در نشان‌دادن یک نمونه انتزاعی - برای مثال - می‌توان مقوله نبوت را مورد توجه قرار داد. بر این اساس در تعریف مقوله پیامبری می‌توان شخص خاصی را که نماینده اعلامی آن مقوله است، معرفی و با آن شخص مطالعه خود را آغاز کرد. طبیعی است فرد مسلمان حضرت محمد (ص) و فرد مسیحی حضرت عیسی (ع) را به عنوان نمونه اعلا بررسی و مطالعه می‌کند. چنین معرفت‌شناختی به جای توصیف ساختاری از مفاهیم طبیعی، دارای یک جنبه روان‌شناختی به آن است و مستلزم این واقعیت است که مقوله اولیه نباید بدون توجه به زمینه تجربی خود مورد مطالعه قرار گیرد.

۲-۸. پیش‌نمونه به جای ماهیت مشترک

این نظریه نیز مانند شباهت خانوادگی وجود یک ماهیت مشترک در میان مقولات را نمی‌پذیرد، بلکه به جای آن از پیش‌نمونه کمک می‌گیرد. در این نظریه دو رویکرد عمده وجود دارد و هر دوی این رویکردها در مقوله‌بندی به کار می‌آیند. در یک رویکرد، مقوله‌بندی بر اساس نمونه اولیه شکل می‌گیرد و در تعریف دیگر مقوله‌بندی بر پایه نمونه اعلا ارائه می‌شود.

۳-۸. نمونه اولیه

در تعریف به نمونه اولیه فرض بر این است که از میان مصادیق موجود یک مقوله، مصداق خاصی به عنوان نمونه اولیه فرض و سایر موارد با آن سنجیده می‌شود؛ برای مثال هر شخصی در شناسایی مقوله پرنده، از نمونه‌ای شروع می‌کند که برخورد اولی ذهن او با آن نمونه بوده است. بدین ترتیب یک ایرانی ممکن است در شناسایی پدیده پرنده از گنجشک شروع کند و شخص دیگری با ملیت دیگر ممکن است از مقوله دیگری شروع کند؛ بنابراین نمونه اولیه در تعریف ملاک مقوله‌بندی قرار می‌گیرد:

واژه‌ها بر افراد و مصادیق بسیاری صدق می‌کنند. بر طبق این نظریه

از میان این افراد و مصادیق تنها برخی نمونه‌های اولیه هستند و دیگر افراد و مصادیق با اندکی تفاوت از آنها به دست آمده‌اند. پیش‌نمونه‌ها یا الگوهای اولیه مواردی هستند که مردم غالباً در کاربردهای عملی به آنها اشاره می‌کنند. آنها نمونه‌های برجسته هستند که وقتی واژه را به کار می‌بریم، به ذهن تبادر می‌کنند (قائمی‌نیا، ۱۳۹۰، ص ۲۷۷).

بر اساس این تعریف، پیش‌نمونه در قالب نمونه اولیه‌ای شکل می‌گیرد که بر تجربه انسان از محیط پیرامون مبتنی است و در آن هیچ توجهی به ماهیت مشترک نیست.

۴-۸. نمونه اعلا

در رویکرد دوم به جای اینکه از نمونه اولیه استفاده شود، از نمونه اعلا کمک گرفته می‌شود؛ به این معنا که نمونه‌ای انتخاب می‌شود که بیشتر از سایر مصادیق بتواند نماینده مقوله باشد:

سرنمون، بازنمودی ذهنی و تا حدودی انتزاعی است که شامل ویژگی‌هایی می‌شود که یک مقوله را به نحو مطلوب نشان می‌دهند. در واقع سرنمون طرحی از مهم‌ترین و مرکزی‌ترین ویژگی‌هایی است که اعضای یک مقوله با خود دارند. بعدها زبان‌شناسان شناختی استدلال کردند که این طرح تقریباً انتزاعی باید نمونه واقعی در جهان قابل تجربه داشته باشد و این نمونه را نمونه اعلا یا سرنمون مقوله‌ای خاص در نظر گرفتند (راسخ مهند، ۱۳۹۰، ص ۷۹).

۵-۸. تفاوت نمونه اولیه و نمونه اعلا

به‌طور خلاصه می‌توان تفاوت دو رویکرد نمونه اولیه و نمونه اعلا را در مقوله‌بندی بر اساس پیش‌نمونه به موارد زیر منحصر کرد:

۱. نمونه اولیه حسی‌تر و نمونه اعلا انتزاعی‌تر است؛ به این معنا که نمونه اولیه با یک نمونه حسی آغاز می‌شود و از آغاز فرد با مصداق پیش‌نمونه مواجه است؛ ولی در

- تعریف نمونه اعلا ابتدا طرح و الگوی پیش‌نمونه به صورت انتزاعی شکل می‌گیرد و ادعا می‌شود که برای این پیش‌نمونه مصداق خارجی نیز وجود دارد.
۲. نمونه اولیه عرفی‌تر و نمونه اعلا عقلی‌تر است؛ یعنی در نمونه اولیه تجربه اولیه و متداول انسان با محیط زندگی در تعیین پیش‌نمونه تأثیرگذار است؛ اما در نمونه برتر ذهن نمونه‌ای را که بیشترین نمایندگی را از مقوله داشته باشد، به عنوان پیش‌نمونه در نظر می‌گیرد.
۳. اولی نسبی و دومی مطلق است؛ یعنی زمانی که فردی برای مقوله خاص، نمونه اولیه‌ای را به عنوان پیش‌نمونه معرفی کند، در این صورت، پیش‌نمونه هر فرد با توجه به محیط و فرهنگی که در آن قرار دارد، نسبت به دیگران متفاوت خواهد بود.
۴. در هر دو- نمونه اولیه و نمونه برتر- تلاش بر این است که مصداق عینی و حسی ارائه شود و فرد معیار عینی و خارجی برای مقوله‌بندی داشته باشد.
۵. نمونه اولیه قابل تغییر نیست، ولی نمونه اعلا تغییرپذیر است.

نتیجه‌گیری

هر یک از سه رویکرد مقوله‌بندی منطق ارسطویی، شباهت خانوادگی و شناختی بر اساس اصول نانوشته‌ای شکل گرفته‌اند که شناخت این اصول در شناخت نقاط ضعف و قوت مقوله‌بندی مبتنی بر آنها بسیار تأثیرگذار است. از مهم‌ترین این اصول می‌توان به اصول عینی یا ذهنی‌بودن، لزوم ماهیت مشترک در مقوله‌بندی یا عدم آن، تعیین مقولات یا فازی‌بودن آنها و درجه‌بندی یکسان یا درجه‌بندی مرتبه‌ای اشاره کرد. دیدگاه سنتی متکی بر مقوله‌بندی منطق ارسطویی از طریق دستیابی به شرایط لازم و کافی، پدیده‌ها را در مقوله‌های مختلف قرار می‌دهد.

جدا از اینکه تأمین تمامی شرایط لازم و کافی در مقولات تا چه اندازه امکان‌پذیر است، این روش به نوعی مفهوم‌گرایی می‌انجامد که از پیامدهای آن، ذهن‌گرایی و تلاش برای یافتن ماهیتی انتزاعی و مشترک میان مقوله‌هاست که نتیجه آن، تبدیل شدن شناخت‌های حسی به انتزاعی است. ویژگی‌نشتاین برای سهولت در مقوله‌بندی، نظریه شباهت خانوادگی

را پیش نهاد تا از پیامدهای ذهن‌گرایی و تعیین یک عنصر مشترک در دسته‌بندی پدیده‌ها رهایی یابد. به همین منظور وی مجموع ویژگی‌های افراد در یک بسته را ملاک دسته‌بندی پدیده‌ها قرار داد؛ اما از دیدگاه معناشناسان معاصر اهالی یک زبان در مورد اعضای شاخص یک مقوله اشتراک نظر بیشتری دارند. این موارد در حقیقت پیش‌نمونه مفهوم آن مقوله را شامل می‌شوند. پیش‌نمونه مرکزی دارای مشخصه‌های ویژه‌ای است که می‌توان سایر افراد مقوله را با آن مقایسه کرد. در این روش به جای اینکه مفهوم ذاتی و عرضی یا شباهت خانوادگی در شناخت یک مقوله مورد توجه قرار گیرد، نمونه‌های شاخص مقولات ملاک شناخت واقع می‌شوند. نمونه‌های اولیه یا برتری که در تجربه، فرهنگ و ادراک کاربران یک زبان ریشه دارند و نمایندگی بیشتری از مقوله را بر عهده گرفته‌اند، در مرکز مقوله جای می‌گیرند و سایر نمونه‌ها با توجه به دوری یا نزدیکی به آن پیش‌نمونه در مراتب مختلف مقوله درجه‌بندی می‌شوند.

منابع و مأخذ

۱. آل یس، جعفر؛ الفارابی فی حدوده و رسومه؛ چاپ اول، بیروت: انتشارات عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.
۲. ابن‌سینا، النجات من العرق فی بحر الضلالات؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۳. — الشفا- المنطق؛ قم: کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۴. افراشی، آزینا؛ «مقوله‌بندی و شناخت»؛ فصلنامه پازند، سال دهم، ش ۳۷، ۱۳۹۳.
۵. ایزتسو، توشیهیکو؛ مفهوم ایمان در کلام اسلامی؛ ترجمه زهرا پورسینا؛ تهران: سروش، ۱۳۷۸.
۶. پالمر، فرانک ر؛ نگاهی تازه به معناشناسی؛ ترجمه کورش صفوی؛ چاپ ششم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۹۱.
۷. جمعی از اساتید و محققان؛ دانشنامه کلام اسلامی؛ چاپ اول، قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ۱۳۸۷.
۸. راسخ مهند، محمد؛ درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی (نظریه‌ها و مفاهیم)؛ تهران: سمت، ۱۳۹۰.
۹. روشن، بلقیس و لیلا اردبیلی؛ مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی؛ چاپ اول، تهران: نشر علم، ۱۳۹۲.
۱۰. صفوی، کورش؛ درآمدی بر معنی‌شناسی؛ چاپ چهارم، تهران: انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷.
۱۱. فارابی، ابونصر؛ الاعمال الفلسفیه؛ چاپ اول، بیروت: دارالمناهل، ۱۴۱۳ق.

۱۲. قائمی‌نیا، علیرضا؛ معنائشناسی شناختی قرآن؛ تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۰.

13. Evans, Vyvyan & green, Melanie; **Cognitive Linguistics: An introduction**; Edinburgh University Press Ltd, 2008.
14. Geeraerts, Dirk; **Cognitive linguistics: Basic readings**; Berlin, Mouton de Gruyter, 2006.
15. George Lakoff; **Women, Fire, and Dangerous Things (What Categories Reveal about the Mind)**; Chicago, the University of Chicago Press, 1990.
16. Taylor, John r.; **Linguistic Categorization, Prototypes in Linguistic Theory**; New York, Oxford University Press, 1995.
17. Wittgenstein, Ludwig; **Philosophical Investigations**; trans. by G. Anscombe; New York, Macmillan Publishing Company, 1968.